

صدای پای سفراب



سهراب پیر

صدای پای سهراب

۱۴۰۰



صدای پای سهراب 

## سهراب و اندیشه‌های تصویری‌اش

سهراب را نمی‌دانم شاعر نقاش بخوانم یا نقاش شاعر، چرا که اگر نگویم همه، بسیاری از اشعارش آن‌چنان تصویری است و آن‌چنان با تخیلات صورت‌گری آمیخته است که خواننده شعرهایش، تصویری را که شاعر اراده کرده در برابر چشمان خویش می‌بیند و در همان حال نقاشی‌هایش آن‌چنان ذهنی است که به بیان شاعرانه نزدیک‌تر است تا آفرینش‌ها و نقش‌زنی‌های یک هنرمند نقاش.

اما این تنها خصوصیت شعر سهراب نیست، که شعرش وجه دیگری نیز دارد که به آن طراوت و جلوه‌یی خاص می‌بخشد و آن «شکوه زندگی‌ست» که در شعرش جاری است و سهراب با همه خلاقیت‌های ذهنی‌اش در محدوده ذهن خویش باقی نمانده، و از روزن تن سر برون آورده و نگاهی دارد مهربان و پر از عاطفه به پیرامون خویش؛ و همین عنصر حیات است که شعر او را جلایی و شکوهی دیگر می‌بخشد.

با این نگرش بود که به سراغ شعر سهراب رفتم تا از میان آن همه بهترین‌ها، بازهم بهترین‌ها را برچینم و چنین است حاصل کار که پیش روی شماست: زیباترین تصویرها و زنده‌ترین خیالات، بی‌گمان اگر فرصت و فضای بیش‌تری برای گزینش داشتم بازهم جلوه‌های دیگری از شعر سهراب را پیش‌روی شما به نمایش می‌گذاشتم.

**مهدی افشار**





## Sohrab And His Imaginative Thoughts



I do not know what do I call Sohrab: whether a poet who paints his Imaginations or a painter who composes his portraits. Because if not to say all, most of his poems are so picturesque and so mingled with imaginations that the reader could see the pictures displayed before his eyes; at the same time his paintings they are so imaginative that they are closer to poetry than the paintings and designs created by an artist. But the Sohrab poetry is not confined to this specification and enjoys other characteristics too. The most outstanding aspect ones are freshness And splendor. Sohrab despite all his mental creativities does not Confined himself into the narrow zone of mind. The bird of his imagination fly through the window of his soul and has a kind and affectionate look around itself. And the same element of lively hood endows his poetry a splendor in another way.

By such an attitude I looked through the poems of Sohrab to choose The best among the best and this is the outcome of my effort: the most beautiful pictures and the liveliest imaginations.

It is a certain if I have more space in this book I could display more splendid pictures to you.

**Mehdi Afshar**



زندگی خالی نیست،  
مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست.

Life is not empty,  
There is kindness, there is apple and there is faith



روزی خواهد آمد،  
گل یاسی به گدا خواهم داد.

One day will com,  
and to a mendicant I will endow a jasmine



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI





تا شقایق هست زندگی باید کرد

One must lives as long as anemone blooms



Let us not muddy the brook

آب را گل نکنیم



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



مردمان سر رود آب را می فهمند  
گل نکردنش، ما نیز آب را گل نکنیم

The inhabitants of upstream are kind to water  
They did not muddy it, we also we do not muddy the brook



کور را خواهیم گفت:  
چه تماشا دارد باغ



I will say to the blind:  
How delightful is garden

سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



نور در کاسهٔ مس چه نوازش‌ها می‌ریزد

Light what pleasant caresses pours in the copper bowls



I am full of light, and sand  
fraught with tree and verdant

من پر از نورم و شن  
پر از دار و درخت



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



رستگاری نزدیک: لای گل‌های حیاط

Salvation is at hand: among the flowers of the garden



دره مهتاب اندود،  
و چنان روشن کوه، که خدا پیدا بود.

The valley was shrouded by moonlight  
and mountain was so light that God was  
visible.



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



I see my path in the darkness,  
I am full of lantern

راه می بینم در ظلمت.  
من پر از فانوسم



!Haw my inside is alone

چه درونم تنهاست!



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید  
حضور «هیچ» ملایم را به من نشان بدهید

Take me to the isolation of life dimension  
Show me the presence of mild “null”



کدام راه می برد مرا به باغ فواصل؟

Which path leads me to the garden of  
distances?



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



مرا به وسعت تشکیل برگ‌ها ببرید

Take me to the expanse of leaves formation



و من مسافرم ای بادهای همواره

And I am a traveler, o the ceaseless winds



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



And on which land  
we sat on the nothingness  
and we washed our hand  
and face in the warmth of an apple

و در کدام زمین بود  
که روی هیچ نشستیم  
و در حرارت یک سیب  
دست و رو شستیم



و در مسیر سفر مرغ‌های باغ نشاط  
غبار تجربه را از نگاه من شستند

And along the path, the birds of Bagh-e-Neshat  
Washed away from look the dust of experience



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI





دریچه‌های شعور مرا به هم بزنید

Slam the windows of my consciousness



نگاه کن به تموج، به انتشار تن من

Look at the vibration, to my body dissemination



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI



و آفتاب تغزل بلند بود

And the sun of lyricism was rising



و من مواظب تبخیر خوابها بودم

And was worry for evaporation of dreams



سهراب سپهری  
SOHRAB SEPEHRI

